بسم‌الله الرحمن الرحیم

شماره فایل 1774 شماره پرونده 1564

الحمدلِله رب‌العالمین و صل‌الله علی سیدنا و نبینا و حبیب‌الهنا ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و علی آله الطاهرین سیما بقیة الله الاعظم مولانا الحجة ابن الحسن عج‌الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم‌الدین السلام عَلَی المهدی الذّی وَعَدَالله عَزّوجّل بِهِ الامَمَ اَنْ یَجْمَعَ بِهِ الکلِمَ و یَلَمَّ بِهِ الشعث وَیْمَلاْبِهِ الارضَ قسطاً وعَدْلاً و یُمَکنَّ لَهُ و یَنْجِزُ بِهِ وَعْدَالمومنین.

اعوذبالله مِنَ الشیطان الرجیم

وَ هُو الذّی جَعَلَکُم خُلائِفَ الأَرضِ و َرَفَعَ بَعَکُم فَوقَ بعضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُم فِی ما آتاکُمْ اِنَّ رَبّکَ سَریعُ العِقابِ وَ اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحیمٌ.[[1]](#footnote-1)

آیة 165 از سوره‌ی مبارکه‌ی انعام، آخرین آیه از سوره‌ی انعام است.

یعنی با این آیه سوره‌ی انعام به پایان می‌سد و با نشان دادن موقعیت بسیار بزرگ انسان، که مقام خلافت اللهی است و جانشین خدا بودن با نشان دادن این موقعیت عظیم، مسئله‌ی توحید را، اعتقاد به توحید را درباره‌ی انسان تحکیم می‌کند، تثبیت می‌کند و انسان را از رذیله‌ی شرک تنزیه می‌کند، چون ما در سوره‌ی انعام دقت کنیم، محور اصلی مطالب در این سوره همان توحید است و نفی شرک، حالا آیه‌ی شریفه اثباتِ خلافت اللهی برای انسان می‌کند، خلیفه‌ی خداست، جانشین خداست بنابراین در مقابل هیچ موجودی جز خدا حق تذلّل ندارد یعنی زشته، نقص و عار و ننگ است برای موجودی که مقام خلافت اللهی دارد در مقابل موجودی مثل خود یا پست‌تر از خود، تذلّل کند، او خلیفه‌ی خداست «وَهُوَ الّذی جَعَلَکُم خَلائِفَ الاَرضِ»[[2]](#footnote-2) ذات اقدس حق این منت را بر شما نهاده است و این شرف را بر شما داده است که شما را جانشین خود قرار داده، «خلائف» جمع خلیفه است، و خُلفا جمع خلیف است، خلیفه جمعش خلائف است، مثل اینکه کریمه جمعش کرائمه غریضه جمعش غرائضه، و از آن طرف خلیف هم جمعش خلفاست مثل حکیم جمعش حکماست، فقیه جمعش فقهاست. حالا خلیف با خلیفه هر دو به یک معناست فرقی نمی‌کند، «تا» هم که در آخر خلیفه است این برای مبالغه است. مثل علّامه، نصابّه، در آخرش «تا» آمده است برای تأنیث نیست، برای مبالغه است، حالا خلیفه یا خلیف هر دو معنای واحد دارد یعنی جانشین بودن و نمایندگی داشتن، موجودی از موجود دیگری نمایندگی دارد یعنی: نشان‌دهنده‌ی کمالات اوست چون نماینده یعنی نشان‌دهنده، در معرض نمایش قرار می‌دهد صفات او را و کارهای او را؛ خب آقایان اهل ادب می‌دانند که فی در تقدیر است، «جَعَلَکُم خُلائِفَ فِی‌الْاَرض» ولو در ظاهر فی نیست ولی در تقدیر هست، به شهادت آن آیه که «اِنّی جاعِلٌ فِی‌الاَرضِ خَلیفَه»[[3]](#footnote-3)، «یا داوُدُ اِنّا جَعَلْناکُ خَلیفَةً فِی الْاَرضِ»[[4]](#footnote-4) در هر دو آیه فی آمده، اینجا هم همان است، در تقدیره، حالا خلیفه بودن انسان خلافت از چی؟ جانشین خداست، خلیفه‌ی خداست یا خلیفه‌ی اقوام گذشته؟ می‌گوییم قوم ابراهیم علیه‌السلام، اینها خلیفه‌ی قوم نوحند، یعنی جای اونها نشسته‌اند، یا امت موسی‌علیه‌السلام، اینها خلیفه‌ی قوم ابراهیم هستند، آیا شما خلیفه‌اید یعنی خلیفه‌ی اقوام گذشته‌اید؟

جای اونها نشسته‌اید یا مراد خلیفه‌ی خدائید، جانشین خدائید، اینجا ظاهر همان است یعنی قرینه اقتضاء می‌کند که خلیفة‌الله مراد باشه، یعنی جانشین خدا، باز هم به شهادت همان آیه که «وَ اِذ قالَ رَبُّکَ للمَلائِکَةِ اِنّی جاعِلٌ فِی الْاَرضِ خَلیفَه»[[5]](#footnote-5) من در زمین خلیفه قرار می‌دهم، یعنی از خودم، جانشین خودم قرار می‌دهم که کار مرا انجام بدهد، گرچه اونجا هم بعضی گفته‌اند که بنی‌آدم خلیفه‌ی بنی‌الجانند که قبل از آدم علیه‌السلام موجوداتی به نام بنی‌الجان بوده‌اند بعد به جای اوناها آدمیان آمدند، بعضی اینطور گفته‌اند، ولی باز قرائن، شاهد این مطلبه که نه، مواد خلافت الهی است، حالا اون قرائن جان ذکر نیست ولی به هر حال قرینه هست که مراد خلیفة‌الله است، جانشین خدا بودن و یک شاهدش اینکه ملائکه وقتی شنیدند این مطلب را در مقام استفهام و تعجب برآمدند که خدا فرمود که می‌خواهم در زمین خلیفه قرار بدهم، اونها فهمیدند که مقصود خلیفه‌ی خدا بودن است و لذا با تعجب گفتند: «أَتَجعُلُ فیها مَنْ یُفسِدُ فیها وَیَسفِکُ الدِّماءَ»[[6]](#footnote-6) می‌خواهی خدایا موجودی بیافرینی خون‌ریز، سفّاک، مفسد، افساد در زمین دارند اینها، خونریزی می‌کنند، یعنی اینها شایسته نیستند که خلیفه‌ی تو باشند و الّا خلیفه‌ی گذشتگان بودن که اشکال نداشت، حالا گر بنی‌الجان هم بودند قبلاً اونها هم خون‌ریز بودند مثلاً، سفّاک بودند، این تعجبی نداشت، تعجب در همین بود که اونها فهمیدند که خدا می‌خواهد موجودی بیافریند که خلیفه‌ی خودش باشد، خلیفة الله، جانشین او باشه، چون ا زاینکه گفت: من در زمین می‌‌آفرینم اونها فهمیدند که این موجود مادّه‌ی ارضی دارد، مادّه‌ی خاکی دارد و از این عالم مادّه می‌خواهد به وجود بیاد و قهراً آمیخته‌ی به شهوت و غضبه، یه موجودی شهوت دارد، غضب دارد بعد هم عالم هم که عالم تزاحمه، یعنی هر کدام می‌خواهند حرف خود را پیش ببرند و دیگران را بکوبند، اینه که قهراً ستیزگی پیدا می‌شود و جنگ و خونریزی به‌وجود می‌آید، اونها از این فهمیدند از این مادّه که این مادّه، مادّه‌ای است که شهوت و غضب دارد، زندگی‌شان با هم تزاحم دارد، قهراً منجر به جنگ و خونریزی خواهد شد. از این فهمیدند و لذا می‌گفتند که: اینچنین موجودی صلاحیت ندارد که خلیفه‌ی تو باشه، برای اینکه خلیفه‌ی تو می‌خواهد موجودی باشه که سبّوح و قدّوس تو را نشان بده، سبّوحیت تو را نشان بدهد دیگر، یعنی با کلمات خودش کمال تو را نشان بدهد این نمی‌تواند، اینچنین موجودی است که با شهوت و غضب توأمه، نقائص دارد، رذایل دارد، موجود رذل و ناقص نمی‌تواند خلیفه‌ی تو باشد و نماینده‌ی تو باشه، نشان‌دهنده کمالات تو باشه، ما آماده‌ی این کاریم، «وَ نَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ»[[7]](#footnote-7) ما خوب هستیم که شهوت و غضب درمانیست و ما می‌توانیم تو را سبّوح نشان بدهیم، قدّوس نشان بدهیم، صفاتی داریم، کمالاتی داریم، نماینده‌ی تو باشیم این موجود نمی‌شود نماینده‌ی تو باشه، پس معلوم می‌شه که اونهام از خلیفة‌الله را فهمیدند خلیفة‌الله بودن فهمیدند نه خلیفه‌ی اقوام دیگر، جواب شنیدند که «اِنّی اَعْلَمُ ما لا تَعلَمُونَ»[[8]](#footnote-8) من چیزی پس پرده می‌دانم که شما نمی‌دانید، درسته این موجود از مادّه است و شهوت و غضب دارد و چنین و چنان، درسته ولی در عین حال من از همین موجود افرادی را به وجود می‌آورم که شما به گرد آنها هم نمی‌رسید، با تمام این کمالاتی که دارید نمی‌توانید با اونها در مقابلشان عرض اندام کنید، یعنی من از همین موجودی که از زمین می‌آفرینم کسی را بیاورم که:

«گفت او را هین بپر اندر پی‌ام گفت رو رو من حریف تو نیم»[[9]](#footnote-9)

«احمد را بگشاید آن پر جلیل گر بسوزد در نگنجد جبرئیل»[[10]](#footnote-10)

«چون به خلوت جشن سازد با خلیل گر بسوزد درنگنجد جبرئیل»[[11]](#footnote-11)

من از همین ماده‌ی ارضی کسی را می‌آورم که پدر و پسر هر دو سر تسلیم در مقابل من فرود بیاورند، پسر صورت خود را روی خاک بگذارد پدر هم خنجر به‌دست بگیرد و برای امتثال فرمان من از همه چیزش بگذرد، «فلمّا اَسْلَما وَتَلَّهُ لِلْجَبینِ»[[12]](#footnote-12) که فرشتگان را هم به حیرت بیاورد، که جبرئیل وقتی بیاید، حاجتی داری در دهانه‌ی مرگ فرو می‌رود، بگوید به تو جاجتی ندارم تو هم یک گدا در این خانه، من هم یک گدا در این خانه، گدا به گدا عرض حاجت نمی‌کند. «علمه بحالی حسبی عن مقالی»[[13]](#footnote-13)من از این ماده علی علیه‌السلام را می‌سازم که بگوید: «وَاللهِ لَو أُعطِیتُ الأَ قالیمَ السَّبعَةَ بِما تَحتَ اَفلاکِها عَلی اَن أُعصِیَ اللهَ فی نَملَةٍ أَسلُبُها جُلبَ شَعیرَةٍ ما فَعَلتُهُ»[[14]](#footnote-14) به خدا قسم همه‌ی هفت اقلیم عالم به من بدهند که یک پرکاه ازدهان مور ناتوان بگیرم به خدا نمی‌کنم، از همین مادّه موجودی به‌وجود بیاورم که در صحرای کربلا:

«در یک طبق به جلوه‌ی جانان نثار کرد هر دُّر شاهوارکش اندر خزانه بود»[[15]](#footnote-15)

«إنّی اَعَلمُ ما لاتَعلَمُونَ»[[16]](#footnote-16) چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. از همین موجودی که به نظر شما خونریزی است و فتاک است و سفّاکه ولی اون افراد وقتی به‌وجود آمدند آنچنان عظمت دارند، آنچنان شرف و کرامت دارند که تمام این پستی‌ها و کاستی‌ها را می‌پوشاند. «اِنّی اَعَلمُ مالاتَعلَمُونَ»[[17]](#footnote-17) خب پس این یک مطلب که خلافت اللهی را نشان می‌دهد، «هُوَ الذّی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الأَرضِ»[[18]](#footnote-18) او بر شما این منت نهاده است که شما را خلیفه‌ی در زمین قرار داده منتها نه همه‌ی شما، معلومه وقتی یه جمعیتی ولو اندک دارای شرفی باشند می‌شود اون جمعیتی که کثیرند اونها سایه بر سرشان افکندند بگوییم همه‌ی شما چنین هستید و نه اینکه همه اینجورند و اون صفت اقلیت را به اکثریت می‌دهند، «کَذلِکَ جَعَلناکُم اُمَّةً وَسَطاً»[[19]](#footnote-19) اینکه قرآن فرمود شما را امت وسط قرار دادم که الگو باشید، این همه‌ی شما، این شهر هم الگوست؟

سنان و خولی هم الگوست؟ نه! در میان شما کسانی هستند، اونها الگو هستند، منتها شما را هم به اعتبار آنها گفتیم امت وسط، امت وسط علی و آل علی علیهم السلامه، چون شما هم صورتاً مانند اونها هستید از این جهت به شما گفتیم امت وسط، «وَکَذلِکَ جَعَلناکُم اُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهداءَ عَلَی النّاسِ»[[20]](#footnote-20) پس اینجا مراد شما را قرار داده‌ایم معلومه یعنی از میان شما کسانی هستند که صلاحیت خلافت اللهی را دارند منتها شما هم به شرف اونها، به اعتبار اونها این صفت به شما داده شده، این جمله اوّل آیه «هُوَ الذّی جَعَلَکُم خُلائِفَ الأَرضِ وَ رَفَعَ بَعضَکُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ»[[21]](#footnote-21) همه یکسان نیستید تفاوت هست، خود این تفاوت ملاک حکمت خداست، ملاک عدالت خداست، تفاوت باید باشه، اگر همه یکسان بودند که نظام زندگی اجتماعی به هم می‌خورد که، این که نمی‌شد همه یک جور باشند، عدالت هم با مساوات منطبق نیست، بعضی اشتباه می‌کنند که خیال می‌کنند عدالت یعنی مساوات، اصلاً عدالت مقتضی تفاوته نه مقتضی مساواته، مساوات بودن نیست، عادل، یک معلم عادل اون نیست که نمره‌ها را جمع کند، تو همه‌ی این شاگرد تقسیم کند، بازیگوش، درسخوان؛ همه را یکسان نمرده بده، این عادله، این معلم خائنه، می‌خواهد همه را یکسان نشان بده، به همه بده بیست مثلاً، هم آن بازیگوش، هم آن کسی که درس می‌خوانده اینکه خائنه، معلم عادل آن است که هر شاگردی را برحسب استحقاقی که دارد نمره بدهد، یکی بیسته، یکی دهه، یکی صفره، عادل همان است، اعتدال با مساوات سازگار نیست با تفاوت سازگاره، یک درخت معتدل کدام درختیه؟ آیا همه‌ی اجزاء مساوی باشند؟ اینکه نمی‌شه که، نه! باید تفاوت داشته باشه، ریشه دارد، ساقه دارد، شاخه دارد، برگ دارد، میوه دارد. این اجزاء با هم متفاوت‌اند ولی در عین تفاوت اعتدال دارد، درخت سالم و درست و حسابی و معتدل همینه که تفاوت در اجزاءش باشه، اگر همه ریشه باشه، این که درخت نیست، همه ساقه باشه، این که درخت نیست، درخت معتدل، با تفاوت اعتدال درست می‌شه، بدن یک انسان در حد اعتداله، آیا همه‌ی اجزاء مساویند با همدیگه؟

نه، شما سلول بسیار مستحکم پاشنه‌ی پا را در نظر بگیرید با آن پرده‌ی بسیار ظریف شبیکه‌ی چشم را در نظر بگیرید، هر دو از اجزاء این انسانه، آیا با هم مساویند؟ در ظرافت و لطافت، شبکیه‌ی چشم کجا و اون یکی در پاشنه‌ی پا و اون استحکام کجا. دستگاه تنفس و تغذیه و گردش خون در وجود انسان با هم متفاوتند ولی در عین حال هماهنگی با هم دارند، اعتدال همینه، این سه دستگاه با هم تفاوت دارند ولی با هم هماهنگی دارند. اگر با هم مساوی بودند که باز هم انسان درست و حسابی نبود که، تفاوت باید باشه همیشه در میان انسان‌ها برتر داریم و پایین‌تر داریم، در آیه‌ی دیگه می‌خوانیم در سوره‌ی زخرف: «نَحنُ قَسَمنا بَینَهُم مَعیشَتَهُم فِی الْحَیاةِ الدُّنیا وَ رَفَعنا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخُذ بَعضُهُم بَعضاً سُخریّاً»[[22]](#footnote-22) ما قرار داده‌ایم، این اختلاف در معیشت را، معیشت یعنی آنچه که با آن زندگی می‌کند انسان، همه‌ی وسایلی که در انسان داده شده چه مادّی چه معنوی همه‌ی اینها در حال تفاوتند. «وَ رَفعنا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ»[[23]](#footnote-23) بعضی را برتر قرار دادیم بعضی را پایین‌تر قرار دادیم، که با همدیگر متقابلاً استخدام داشته باشند، استخدام متقابله، اّما نه اینکه حالا گروهی مطلق باشند در برتر بودن، گروهی مطلق باشند در پایین‌تر بودن، این نه، اینکه استخدام استعماریه، این استخدام استثماریه، این تحمیلیه، این ظلمه، این ستم، خیر اون استخدام متقابل یعنی به زید ما کمالی داده‌ایم که در عَمر نیست، به عَمر کمالی داده‌ایم که در زید نیست، هر دو به هم بهره می‌دهند، یکی اینجور نیست که همیشه یکی بهره ده باشه، همیشه یکی بهره‌گیر باشه، این استعماره، یک قوم، یک گروه همیشه بهره‌ده، یک گروهی همیشه بهره‌گیر، این درست نیست ولی دو تا انسان با هم، هم بهره می‌دهند هم بهره می‌گیرند خب زید کمالی دارد به عَمر می‌دهد، عمر کمالی دارد به زید می‌دهد، زید و عمر هر دو محتاجند به بَکر، بَکر هم کمالی دارد که اینها ندارند، طبیب کمالی دارد در علم طب تخصص دارد، در اختیار مهندس می‌گذارد، او را معالجه می‌کند، مهندس هم کمالی دارد در ساختمان، در اختیار طبیب می‌گذارد، طبیب و مهندس هر دو نیاز به فقیه دارند، فقیه هم کمالی دارد که استنباط حقایق دینی می‌کند در اختیار طبیب و مهندس می‌گذارد، هر سه احتیاج به نجّار دارند همه احتیاج به بنّا دارند، به همین کیفیت، همه با هم استخدام متقابل دارند بهره دادن و بهره‌گیری متقابل دارند، تسخیر متقابل دارند نه اینکه گروهی مسِخّرند و گروهی مسخَّرند، اینجور نیست، هر کسی هم تسخیر می‌کند هم تسخیر می‌شود، هم بهره می‌دهد و هم بهره می‌گیرد، و لذا رَفَعنا بَعضَهُم فَوق بَعضٍ دَرَجاتٍ»[[24]](#footnote-24) یعنی هر کدام از اینها افراد انسان را ما به بعضی برتری دادیم به اون یکی ندادیم، به او هم چیزی دادیم به این ندادیم، زن و مرد هر دو نسبت به هم استخدام دارند یعنی زن کمالی دارد که مرد ندارد، مرد کمالی دارد که زن ندارد، هر دو متفاوتند ولی در عین حال اعتدال همینه، زن در عالم زنانگی خودش می‌چرخد در مدار معین خودش، بهره‌هایی دارد به مرد، مرد هم در مدار معین خودش بهره‌هایی دارند به زن، هر دو استخدام دارند متقابلاً، تفاوت باید باشه و لذا مولای ما فرمود که: «لایَزالُ النّاسُ بِخَیرٍ ما تَفاوَتُوا فَاِذَا اسْتَوَوا هَلَکوا[[25]](#footnote-25)» مردم، جامعة مردم مادامی که تفاوت دارند رو به سعادت می‌روند اگر مساوی بشوند هلاک می‌شوند، خب معلومه مساوی، همه بشوند جمّال، همه شوند شاه، اینکه درست نیست که، همه بشوند طبیب، همه بشوند مهندس اینکه نمی‌چرخه زندگی، زندگی جامعه بشر با تفاوته، تفاوت در کمالات مواهب ولی در عین حال همه در مقابل هم استخدام متقابل دارند اگر آیه هم داریم که: «ما تَری فی خَلقِ الرَّحمنِ مِنْ تَفاوُتٍ»[[26]](#footnote-26) منافات با این ندارد که در سوره‌ی ملک داریم که هر چه نگاه کنی در خلقت رحمن تفاوت نمی‌بینی اونجا تفاوت نفی شده، «ما تَری فی خَلقِ الرَّحمن مِنْ تفاوُتٍ»[[27]](#footnote-27) این آیات اثبات تفاوت می‌کنه این با هم منافات نداره، تفاوت که ندارند یعنی هر موجودی در جهازات مخصوص به خودش کامله، از این جهت با او فرق نداره، یک پشه با فیل اگر ما حساب کنیم همان‌گونه‌ای که فیل جهازات مخصوص به خودش دارد، پشه هم در عالم خودش تمام جهازات خاص به خودش را دارد، تفاوت در این جهت نیست که بگوییم این ناقص آفریده شده، اون کامل، اینجور نیست، همه‌ی موجودات در حدّ خودشان دارای جهاز خودشان هستند «رَبُّنَا الَّذی اَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی[[28]](#footnote-28)» خدای ما هر موجودی را که آفریده، جهازات خاصّ به خودش را به او داده، پشه همه‌ی لوزام زندگی‌اش را دارد، در حدّ خودش ناقص نیست، فیل هم تمام حوائج خودش را لوازم دارد، ناقص نیست بلکه پشه علاوه هم دارد برای اینکه فیل دیگه پر ندارد، اگر داشت که خطرناک بود، امّا پشه بال و پر هم دارد. آنچه فیل دارد این هم دارد به‌علاوه‌ی بال و پری که این دارد اون ندارد پس تفاوت اینجا نیست یعنی فیل هم در جهازات زندگی کامل است، پشه هم کامل است. زن در عالم خودش کامل است، مرد هم کامل است تفاوت از این جهت نیست، «ما تَری فی خَلقِ الرَّحمنِ مِن تَفاوُتٍ»[[29]](#footnote-29) اما در عین حال در وظایفی که به اونها موکول شده تفاوت دارند و هر کدام باید به مسئولیت خود پی ببره، وظایف خودش را انجام بده، ما می‌بینیم که تمساح یک حیوان عظیم‌الجثّه‌ی دریاییه تو دریا زندگی می‌کند خیلی هم بزرگ و عظیم‌الجثّه، وقتی غذا می‌خورد اجزای غذا در لای دندان‌ها می‌ماند می‌گندد به کرم مبدّل می‌شود کرم‌ها آزارش می‌دهند سرش را از آب بیرون می‌آورد دهان زیر آسمان باز می‌کند از آن طرف هم خدا پرنده‌ای را آفریده، غدای او همین کرم‌های لای دندان این تمساحه غذایش همینه وقتی دید دهانش بازه می‌آید در فضای دهان او می‌نشیند مشغول می‌شود به برچیدن کرم‌های لای دندان او و از اون طرف برای اینکه او نتواند این حیوان خدمت‌گزار را ببلعد یک شاخکی مانند درفش خیلی محکم و تیز در سر این حیوان آفریده، او جرأت نمی‌کند تکان بخورد تکان بخوره در فکش فرو رفته، اینه که ناچار دهانش را خیلی خوب باز نگه می‌دارد این هم با کمال فراغت خاطر غذای خودش را می‌خورد، او را هم از این آزار کرم‌ها رها، آزاد می‌کند می‌رود، او که رفت خداوند پرنده‌های دیگری آفریده که غذای تمساح‌اند، اونها در دهان او می‌نشینند این هم لب، دهان خود می‌بندد سر به آب می‌برد و غذای خودش را می‌خورد، اینجا می‌بینیم که «ما تَری فی خَلقِ الرَّحمنِ مِنْ تَفاوُتٍ[[30]](#footnote-30)» خلقت آن پرنده با خلقت این تفاوت ندارد، این در حد خودش کامله، مجهز به جهازات خودشه، اون هم در حدّ خودش کامله، مجهز به جهاز خودشه در عین حال «لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخریّاً[[31]](#footnote-31)» هر کدام متقابلاً به هم خدمت می‌کنند، خب بله او دارد غذای او را فراهم می‌کند در لای دندانش، این هم دارد کرم‌ها را می‌خورد راحتش می‌کنه، این همین مصداق اجزای اینه «رَفَعنا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ[[32]](#footnote-32)» به اون پرنده چیزی داده‌ایم که به این تمساح به این عظمت نداده‌ایم، به این تمساح هم در دریا چیزی داده‌ایم که به اون پرنده‌ی در هوا نداده‌ایم. بعضی بالای بعضی، چرا؟ «لِیتَخَّذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخرّیاً[[33]](#footnote-33)» هر یک بتوانند بهره به دیگری بدهند تمساح بهره به او می‌دهد، کرم‌های لای دندانش غذای او می‌سازد، او هم بهره به این می‌دهد که کرم‌ها را می‌خورد او را از آن اذیت و آزار می‌رهاند، پس درسته «وَ رَفَعنا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخرّیاً[[34]](#footnote-34)». شما هم ‌چنین هستید جامعه‌ی بشری هم، شما مانند یه کارخانه‌ای نیستید که تمام محصولش یکسان باشه، یک کارخانه صدهزار کاسه بیرون می‌ده همه یک جورند، اینجور نیستید شما، که کاسه‌های یکسان از این کارخانه به‌وجود بیاید، از اون طرف مثل پیچ و مهره‌های ماشین هم نیستید، پیچ و مهره‌های ماشین با هم تفاوت دارند، ریز و درشت دارند و در عین حال فاقد ادراکند اراده ندارند، اونجور نیستید نه تفاوت بی‌اراده، نه یکسان بودن، در عین حال که متفاوت هستید با اراده هستید، شما موجود متفاوت هستید، زن دارید، مرد دارید، غنی دارید، فقیر دارید، فرمانده دارید، فرمانبر دارید، ولی در عین حال هم با اراده کار می‌کنید و هر یک وظیفه‌ی خودش را انجام می‌دهد، پس این هم یک مطلب که «رَفَعَ بَعَضَکُم فَوقَ بَعضٍ درجاتٍ لِیَبلُوکُم[[35]](#footnote-35)» اونجا ‌فرمود «لِیَتَّخِذَ بَعَضُهُم بَعضاً سُخرّیاً[[36]](#footnote-36)» اینجا هم «لِیبلوکم» هر دو درسته، اونجا غایت این بوده که به هم بهره بدهید، هر کدامتان فوائدی دارید به دیگری بدهید او هم فوائد به شما بدهد، اینجا «لیبلوکم» شما را بیازماید، این اختلاف تفاوت که به شما داده، شما را بیازماید، آزمایش خدا همان تکمیله، یعنی تکمیل کند شما را، اگر تفاوت نبود تکمیل هم نبود، کمال نبود دیگر، نقایص برطرف نمی‌شد، باید متفاوت باشید تا هر یک نقیص دیگری برطرف کند، هر یک کمالی دارد، «لِیبلوکم» یعنی به کمال برساند شما را، لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخریّاً[[37]](#footnote-37)» استخدام متقابل انجام بشه اینجا هم «لیبلوکم» شما را به کمال برساند «وَ رَفَعَ بَعضَکُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِیَبلُوَکُم فی ما آتاکُمْ[[38]](#footnote-38)» در همه‌ی مواهبی که به شما داده در این مواهب شما را بیازماید که هر کدام چه دارید و این داده‌ها خود را چگونه مصرف می‌کنید، هر کسی چیزی دارد، ثروت دارید، قدرت دارید، علم دارید، بیان دارید، قلم دارید هر که هر چه دارد در همین خدا به او داده، در مقام بهره دادن به دیگران قرار بگیره «لیبلوکم» تا به کمال برسید. «اِنَّ رَبّکَ سَریعُ الْعِقابِ وَ اِنّهُ لَغَفُورُ رَحیمُ[[39]](#footnote-39)» اونوقت در این میدان آزمایش و امتحان و مسئولیت‌ها هر کدامتان که رو به کمال رفتید و طبق دستور انجام دادید «لَغَفُورٌ رَحیمٌ[[40]](#footnote-40)» مشغول غفران و رحمت خدا هستید، اگر تخلف کردید، با اراده تخلف کردید، «اِنَّ رَبَّکَ سَریعُ الْعِقابٌ[[41]](#footnote-41)» خدا هم سرعت عقاب دارد و دامن من و شما را می‌گیرد، پس متخلفین محکوم به عقابند و مطیعین محکوم به غفران و رحمت هستند، پس این آیه به این کیفیت، و اونی که عرض می‌کنم اینه فرموده خلائف، عرض شد که شما را خلیفه قرار داده، این خلافت در شرایط همه نیست، اینجور نیست که همه‌ی افراد بشر صالح باشند که خلیفة الله باشند، این معلومه اینجور نیست، اینهمه انسان‌های بدو رذل و خونریز در عالم هستند که چهارپایان خیلی بهتر از آنها هستند «کَالْاَنعامِ بَل هُم اَضَلُّ سَبیلاً[[42]](#footnote-42)» واقعاً یه موجود دو پا گاهی چنان رذالت دارد که چهار پاها به گَردش نمی‌رسند اینها که خلیفة الله هستند؟! معلوم است یک جمعیتی تو اینها خلیفة اللّهی دارند صلاحیت دارند، در زیارت جامعه می‌خوانیم «وَ رَضیکُم خُلَفاءَ فی اَرضِهِ[[43]](#footnote-43)» این شما هستید که خدا پسندیده که خلیفه‌ی او باشید نماینده باشید نماینده عرض شد، یعنی اون کسی است که نمایش می‌دهد کمالات اون «مستخلف عنه» را، در معرض نمایش قرار می‌دهد، که می‌تواند کمالات خدا را نمایش بده؟ آیا بنده می‌توانم؟ امثال بنده می‌توانیم این کار را بکنیم؟ علی علیه‌السلام است او می‌تواند خلافت اللهی داشته باشد، کمالات خدا را در وجود خودش نشان بدهد. «وَ رضیکُمْ خُلَفاءَ فی اَرْضِهِ[[44]](#footnote-44)» و لذا ما معتقدیم شیعه که کسی که می‌خواهد جانشین باشد و جانشین خدا و رسول خدا، باشد باید دارای صفت علم و عصمت باشه، قدرت و علم و عصمت در او جمع باشه، این منطق شیعه است منطق عقل همینه دیگر، هفته پیش هم عرض شد عقل همین را می‌گوید، یه استاد دانشگاه اگر بخواهد یک مسافرتی کند یک ماهی دو ماهی چه کسی را جایش می‌گذاره؟ یک آدم شرور چاقوکش را مثلاً جایش می‌گذارد؟ اینجوریه؟ یا خیر، تو شاگردای خودش، کدام‌شان می‌فهمد، کدام از اینها می‌توانند جای استاد را بگیرند و در این مدت که او غایبه کار را انجام بدهند. این طبیعیه عقلیه دیگه، شیعه همین را می‌گوید، می‌گوید بابا خدا بخواهد خلیفه معین کند رسول بخواهد جایش کسی باشه، چه کسی باشه؟ همان گونه‌ای که آورنده‌ی دین، دارای قدرت و عصمت و علم بوده، باید کسی که خلیفه‌ی او هست باید همین‌جور باشه، دارای قدرت و علم و عصمت باشه و جزء خدا هم کسی، نمی‌داند چه کسی دارای این صلاحیته، «اَللهُ اَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ»[[45]](#footnote-45) کسی نمی‌داند حرف ما اینه، باید بگوییم به حکم عقل باید جانشین خدا و رسول خدا، باید نماینده‌ی او که می‌خواهد نمایش بدهد کمالات او را هر رذلی که بلد نیست باید کسی باشد که صفت خدایی درش باشه، که خدا به او داده باشه، قدرتش الهی باشه علمش الهی باشه، عصمتش الهی باشد، و لذا جعلش ما معتقدیم جعل این منصب مال خداست، غیر خدا حق ندارند این منصب به کسی بدهند، مردم جمع بشوند که کسی را انتخاب بکنند به اینکه خلیفه‌ی رسول باشه این حق را ندارند مردم چه می‌فهمند چه کسی را انتخاب کنند، و لذا می‌گوییم خدا، خودش هم در قرآن فرمود مال منه این مسئله، «وَ اِذ قالَ رَبُّکَ لِلمَلائِکةِ اِنّی جاعِلٌ فِی الْاَرضِ خَلیفَه[[46]](#footnote-46)» به فرشتگان گفت شما حق ندارید برای من جانشین معین کنید، و حال آنکه خیلی خوب هستید مقدَّس‌ هستید و مثلاً مُسَبِّح هستید مقدِّس هستید و تقدیس می‌کنید و همه چیز درسته ولی شما نمی‌توانید، من باید جعل خلیفه بکنم، من می‌دانم چه کسی می‌تواند کار مرا در زمین انجام بدهد، «اِنّی جاعلٌ فِی‌الارضِ خَلیفَه[[47]](#footnote-47)» آیه می‌گوید خلافت منصبی است که جعل الهی می‌خواهد، یا در آیه‌ی دیگر: «یا داوُد اِنّا جَعَلناکَ خَلیفَةً فِی الاَرضِ[[48]](#footnote-48)» باز اینجا مسئله‌ی منه، من قرار داده‌ام یعنی مردم حق ندارند که تو را انتخاب کنند که خلیفه‌ی من باشی، خودت هم حق نداری، من انتخاب می‌کنم «اِنّا جَعَلناکَ خَلیفَةً فِی الاَرضِ[[49]](#footnote-49)» یا درباره‌ی ابراهیم علیه‌السلام: «وَ اِذِبْتَلی اِبراهیمَ رَبُّهُ بِکَلَماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً[[50]](#footnote-50)» من باید امامت قرار بدهم، هر جا که جعل امامت و خلافت هست به خدا نسبت داده میشه، خلافت جعل الهی می‌خواهد امامت، جعل الهی می‌خواهد، «اِنّی جاعِلُکَ للِنّاس اِماماً»[[51]](#footnote-51) درباره‌ی موسی علیه‌السلام می‌خواست وزیر معین کند خلیفه، او خودش معین نکرد، به مردم نگفت، از خدا خواست، «رَبِّ اشْرَح لی صَدری وَ یَسّرلی اَمری»[[52]](#footnote-52) تا آخر که: «وَ جعَلنی وَزیراً مِن اَهلی»[[53]](#footnote-53) وَ اجعل، یعنی این جعل، جعل مال تو است به من مربوط نیست به مردم هم مربوط نیست تو باید وزیر قرار بدی، خدا هم نفرمود تو خودت انتخاب کن، نفرمود، یا مردم انتخاب کنند، فرمود: «قالَ قَد اُوتیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی»[[54]](#footnote-54) درسته سؤال تو را ما قبول کردیم و برادرت هارون را خلیفه‌ی تو، وزیر تو قرار دادیم؛ پس به خدا مربوطه، یا: «جَعَلنا هُم اَئِمَةً یَهدُونَ بِاَمرِنا[[55]](#footnote-55)»[[56]](#footnote-56) ما قرار داده‌ایم، در همه‌ی اینها می‌بینیم که امامت و خلافت جعل الهی دارد، باید من قرار بدهم «وَ جعلنا»، جاعل منم، پس این منطق شیعه است که می‌گوییم هم عقلاً باید نماینده‌ی خدا و رسول خدا دارای صفات خدا باشد و صفات رسول باشه و هم قرآن هم همین را گفته، پس عقلاً و قرآناً منطق، منطق شیعه است. حالا یک جمله‌ای هم راجع به هفته‌ی پیش عرض می‌کنم، که هفته‌ی پیش عرض شد که قرآن ابهام دارد، خود همین ابهام قرآن موجب می‌شود که باید امام در کار باشد که رفع ابهام کند، آن هم امام معصوم عالم به حقایق الهی، اینکه گفتیم قرآن ابهام دارد نه اینکه الفاظش ابهام داشته باشه یا مفاهیمش ابهام داشته باشه، نه، از جهت الفاظ درنهایت درجه فصاحت و اعجازه، از جهت مفاهیم هم خیلی روشنه، معلومه، مفهوم قرآن برای کسانی که آشنا هستند به اسلوب حمل لفظ بر معنا، خودشان می‌دانند که مفاهیم قرآن رونه، اونی که مبهم هست، مراد مبهمه، مقصود مبهمه، مقصود چیه ؟ مثلاً «اَلیَومَ اَکَملُ لَکُم دینَکُم»[[57]](#footnote-57) الفاظش خیلی روان، معنایش هم روشن دیگه، معنایش معلومه، امروز من دین شما را کامل کردم و نعمتم تمام شد، پسندیدم که اسلام دین من باشه، امّا امروز چه روزیه؟ این مقصود مبهمه ، یعنی لفظ معلوم، مفهوم هم معلوم، مقصود مبهمه، مرادچیه؟ اون روز چه روزیه مثلاً؟ چه روزی ست که دین کامل شد و نعمت تمام شد، این مجهوله، این باید روشن بشه. «اَطیعُواللهَ وَ اَطیعُوالرَّسولَ وَ اُولِی الْاَمرِمِنْکُمْ[[58]](#footnote-58)» خب معنایش معلومه لفظش هم خیلی روشنه، فرمانروایان را اطاعت کنید، خب کی‌ها هستند؟ که در ردیف خدا و رسول قرار گرفته‌اند، مقصود مبهمه، این را باید اون کسی بیاید تفسیرش کند، توضیح بده که این مقصود چیه؟ پس در قرآن که می‌گوییم ابهام هست یعنی: معنا معلوم، لفظ هم بلیغ و رسا و فصیح ولی مقصود مبهم هست، ابهام دارد و خودشان فرمود که بله ابهام دارد، بیان می‌خواهد و توضیحی که قبلاً عرض شدخب دیگه بیان می‌خواهد و هر جا ندانستید به اهلش مراجعه کنید، «فَاسئَلُوا اَهلَ الذِّکرِ اِنْ کُنتُم لاتَعلَمُونَ[[59]](#footnote-59)» قرآن ذکر است و ذکر هم اهل دارد، مراجعه به اهلش کنید، این قاعده‌ی کُلّیه دیگه، عقلیه یعنی هر جاهلی به عالم باید مراجعه کنه دیگه، هر ناآگاهی به آگاهش مراجعه می‌کنه دیگه، خب شما هر جا گیر کردید در قرآن و عرض شد هفته‌ی پیش هم نمونه‌هایی، چقدر ما آیاتی داریم که ابهام دارد یعنی مقصود معلوم نیست، در عین حال قرآن کتاب هدایت شماست که اگر چنانچه امام که همانی که گفتیم به اون خصوصیات نباشد بعد از پیغمبراکرم، تباهی در امت به‌وجود می‌آید، طاغوت‌ها سر کار می‌آیند فساد کلّی برپا می‌شود و دنیا و عقبای بشر به هلاکت می‌رود، باید او باشه، برای اینکه به مردم بفهماند که محتاج به او هستید، استغنا ندارید، قرآن را اولاً کتاب هدایت قرار داده، باید این باشد در میان شما «اِنَّ هذَا الْقرآنَ یَهدی لِلَّتی هِیَ اَقْوَمَ[[60]](#footnote-60) تدبر هم بکنید ولی در عین حال فرموده که اگر گیر کردید و گیر هم می‌کنید من هم جوری قرآن را نازل کرده‌ام که مبهم باشه، هر جا که ابهام گیر آمد مراجعه به اهلش کنید، اهلی من قرار داده‌ام برای همین قرآن، اهلش کیانند؟ «اِنَّهُ لَقُرآنٌ کَریمٌ فی کِتابٍ مَکنُونٍ لایَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرونَ[[61]](#footnote-61)» پاکان اهل قرآنند، پاکان کیانند؟ اِنَّما یُریدُاللهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهْلَ الْبَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهیراً[[62]](#footnote-62)» دیگه مراجعه به اونها کنید. پس ما می‌گوییم که: امام وجودش ضررویه همان‌گونه‌ای که پیغمبر وجودش ضروریه بعد هم چون قرآن آمده، کتاب هدایت ماست و ابهام درش هست که امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «اَللّهُمَ اِنکَ اَنزَلتَهُ عَلی نَبیکَ مُحَمّدٍ (ص) مُجملاً»[[63]](#footnote-63) «وَ رَّثتَنا عِلمَهُ مُفَسِّراً»[[64]](#footnote-64) ما را وارث علم تفسیر قرار دادی خب ما ناچاریم در خانه‌ی اهل بیت که اهل الذکرند که خودشان فرمودند. «اَلذِّکرُ القرآنُ وَ آلُ الرّسولِ اَهلُ الذِّکرِ»[[65]](#footnote-65) «نَحنُ اَهلُ الذِّکرِ»[[66]](#footnote-66) ما هستیم به سمت ما بیایید. یک روایتی هم هست این را عرض می‌کنم، یه صلواتی ختم بفرمایید شما؛ (صلوات حضار) از امام صادق علیه‌السلام، فرمود: اِنَّما ارادَ الله بتعمیته فی ذلک»[[67]](#footnote-67) هیچ فکر کرده‌اید که چرا خداوند در قرآن تعمیه کرده یعنی سخن سربسته گویی، ابهام به کار برده، مطلب را پوشیده بیان کرده تعمیه کرده چرا؟ «أَنْ یَنتَهُوا الی بابِهِ و صِراطِهِ[[68]](#footnote-68)» خواسته است که شما هرگز خودتان را مستقل ندانید و به در خانه‌ی خدا بروید «إنتهوا إلی بابِه و صراطه»[[69]](#footnote-69) بروید به باب خدا و صراط خدا «وَ اَنْ یعبُدُوه وَ یَنتَهوا فی قَولِهِ اِلی طاعَةِ القُوّامِ[[70]](#footnote-70)» باید بروید شما مطیع باشید در مقابل آن کسانیکه عهده‌دار کتاب خدا هستند «اَلقُوّام بِکِتابِهِ وَالنّاطِقینَ عَن أَمْرِهِ»[[71]](#footnote-71) اون کسانیکه از جانب خدا سخن می‌گویند عهده‌دار نگهداری قرآنند و از جانب خدا سخن می‌گویند. به سمت اونها بروید «وَ أَن یَسْتنبِطُوا مَا احْتاجُوا إِلَیه مِن ذلکَ عَنهم»[[72]](#footnote-72) تا بتوانید اونچه موردنیاز شماست در این کتاب هدایت‌تان، از اونها بگیرید «لاعَن اَنفُسِهِم»[[73]](#footnote-73) از پیش خودتان سلیقه نشان ندهید از اونها بگیرید «فَأَمّا غَیرُهُم فَلَیسَ یَعلَم ذلکَ اَبداً وَ لایُوجَدُ»[[74]](#footnote-74) غیر اونها کسی نمی‌تواند به قرآن احاطه پیدا کند و اونچه راکه مقصود و مراد خداست بفهمد. پس این هم یه مطلبی که راجع به هفته‌ی پیش عرض شد که قرآن ابهام دارد و این ابهامش به الفاظ مربوط نیست و به مفاهیم هم مربوط نیست به مقاصد و مرادات قرآن مربوطه و مقاصد هم مبهماً بیان شده و اونم به خاطر اینکه مردم خودشان را نیازمند به امام بدانند هرگز مستغنی از امام خودشان را ندانند امام هم اگر نباشد در زندگی جامعه‌ی بشر، طاغوت‌ها مسلط بر مردم می‌شوند و تباهی دنیایی و عقبایی به وجود می‌آورند، پس امام وجودش ضروریه اونچنان ضروری که اول انسانی هم که آمد روی زمین همان حجت و امام بود تکامل در کار نیست، اگر تکامل بود اول انسان‌ها ناقص آمده باشد اگر تکامل بود اول هر چه انسان ناقص آمده باشد و تدریجاً هی بالا بروند کامل‌تر بشوند تا بعد از میلیون‌ها سال به پیغمبری برسند اینجور نیست اول انسانی که آمد پیغمبر بود. آدم علیه‌السلام یعنی از همه‌ی افرادی هم که بعداً خواهند آمد تا روز قیامت منهای انبیاء، بهتر بود چون نبی بود دیگه، بلکه امامت اصیل‌تره برای اینکه نبی کسی است که دیگران باشند که پیام برساند اونروز که آدم آمد کسی نبود که بخواهد نبی اونها باشه و امامت داشت چون امامت هم مراتبی دارد مرتبه‌ی نازله‌ی امامت را داشت یعنی یک انسانی باید همیشه روی زمین باشه که حامل روح خلافت اللهی باشد واسطه‌ی در جریان فیض باشه اول انسانی که آمد روی زمین، امام بود یعنی اون انسان کاملی که حامل روح خلافت اللّهی باشد خلیفَة الله بود بعد که دیگران روی کار آمدند نبی شد نبوت به اونها رساند، پیغام به آنها رساند قبل از اینکه افرادی باشند امامت بوده بعد از اینکه نبوت هم به پایان می‌رسد باز هم امامت هست اول انسانی امام هست، آخرین انسان هم امام است. اول باید امام باشه در زمین. «لَولا الْحُجَة لَساخَتِ الْاَرضُ بِاَهْلِها»[[75]](#footnote-75) بعدشم امام همیشه باید باشد آخرین انسان هم امام خواهد بود، اولین انسان هم امام، پس اصالت دارد مسأله‌ی امامت حتی از مسأله‌ی نبوت هم اصیل‌تر است بعد از اینکه نبوت تمام شده، نبوت نیست ولی امامت هست قبل از اینکه افراد انسان بوده‌اند در زمین. امامت بوده حامل روح خلافت اللهی بوده پس این هم یک مطلب، منتها یک مسأله اخیر که عرض می‌کنم ما را آیه ترسانده، اول فرمود که خب من دین شما را کامل کردم و دیگر نترسید از کفار.

«اَلیَومَ یَئِسَ الذّینَ کَفَرُوا مِن دیِنکُم فَلا تَخشَوهُم»[[76]](#footnote-76)

دیگه از اونها نترسید وقتی علیّ امیر روی کارآمد و رسالت افتاد به دامن ولایت، علم و قدرت و عصمت حاکم شد بر دین دیگه کسی نمی‌تواند در دین شما خدشه‌ ایجاد کند ولی از من بترسید «وَ آخشَونِ»[[77]](#footnote-77) و از کفار نترسید از من بترسید یعنی از خودتان بترسید چرا از من بترسید برای اینکه «إن الله لایُغَیِّرُها بقَومٍ حتّی یُغَیِّروا ما بِأَنفسِهِم»[[78]](#footnote-78) حالا به شما می‌گویم مادامی‌که شما دنبال امامتان هستید همه چیزتان کامله و دنیا و عقبای شما آباده اما همینکه عقب زدید او را اونی که من معیّن کرده بودم او را عقب زدید من سلب نعمت می‌کنم از شما تا دنبال او هستید غرق در نعمتید از او که جدا شدید از شما سلب نعمت می‌کنم تغییر نیّت کردید دادید من تغییر نعمت می‌دهم «ذلِکَ بِاَنَّ اللهَ لَم یُغَیّرُ نِعمَةً أَنعَمَها عَلی قَومٍ حَتّی یُغَیُّروا ما بِأَنفُسِهِم[[79]](#footnote-79)»

خداوند اینجور نیست مَغَیّر نعمت نیست مگر خود مردم تغییر بدهند و دیدیم وقتیکه امام را کنار زدند چه بدبختی به میان آمد دیگر، اون امام معصوم که از جانب خدا منصوب شده او را عقب زدند سرکار آوردند.

«وَ مَن یُبَدّل نِعمةَ اللهِ مِن بَعدِ ما جاءتْهُ فَاِنَّ اللهَ شَدیدُ العِقاب»[[80]](#footnote-80)

مردمی که نعمت خدا را جابه‌جا کنند علی را عقب بزنند دیگران را سرجای علی بنشانند عقاب خدا دامنگیرشان می‌شود.

«اَلَمْ تَرَ اِلَی الّذینَ بَذَّلُوا نِعَمَتَ‌اللهِ کُفراً وَ أَحَلُّوا قَومَهُم دارَالْبَرارِ جَهَنَّمَ»[[81]](#footnote-81)

ندیدی چه کردند مردم نعمت خدا را کنار زدند و کفر را جای ایمان «الایمان کُلّه»[[82]](#footnote-82) نشاندند نتیجه‌اش این می‌شود که مردم را به سمت نوار، دارالبوار جهنم سوق دادند. اینهمه بدبختی‌ها که در امّت اسلام بوجود آمد و دنبالش در جامعه‌ی بشری همه‌اش معلول همان کنار زدن امام معصوم علیه‌السلامه دیگه. اونی که نعمت اصلی بود او را عقب زدند. حالا ما که ادعا می‌کنیم آیه ما را تهدید می‌کند اگر واقعاً شما مدعی هستید. باید آثاری هم در زندگی شما نشان داده بشود که شبیه او باشید. اگر نشد از من بترسید خلاصه، بلا بر سرتان می‌ریزم زندگی‌تان را متلاشی می‌کنم اونچنان فتنه‌ای در زندگی‌تان ایجاد کنم که هر عاقلی را متحیّر و سرگردان بسازد که این روایت را قبلاً هفته‌ای پیش عرض شد دیگه پس «وَآخشونِ» از من بترسید. حالا واقعاً ما هم در زندگی‌مان دقت می‌کنیم می‌بینیم که رنگ ولایت را ما نگرفته‌ایم. اونی‌که از ما خواسته بودند. بله ما مدعیان ولایت هستیم اما خیلی فاصله است از حرف تا عمل، از زمین تا آسمان فاصله است دیگه. خب ما می‌گیم و این روزها که گذشت روز غدیر بود، روز مباهله بود روز 24 این ماه که علی (ع) نفس پیغمبر حساب شده. خود پیغمبر حساب شده آیه شریفه نشان می‌دهد و هم دیروز که روز 25 بود سوره‌ی هل أتی نازل شده که خداوند مدح کرده اوّل مداح علی علیه‌السلام ذات أقدس حضرت حق است.

او در مدح اهل بیت، خاندان عصمت یک سوره نازل کرده. همه‌ی سوره‌های قرآن مال اونهاست. در این حال این سوره دهر و سوره‌ی انسان خصوصیتی دارد درباره‌ی خاندان علی علیهم اسلام. حالا ما که مدعیان اینها هستیم حرفهاشون را خوب بلدیم می‌گیم و می‌شنویم. آدم گاهی می‌گه خب چه اثری می‌گیم علم خودمان یادمان نرود اینها را می‌گوییم که علم خودمان را فراموش نکنیم اصلاً، بشنویم بگوییم که حداقل از یادمان فراموش نشود ولی به این اکتفا نمی‌شود کرد از ما خواسته‌اند عمل کنید «و یحکُم لاتغتروا»[[83]](#footnote-83) خود امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: که وای بر شما فریب نخوری. فریب اینکه ما اتکاء داریم به ولایت و محب اهل بیت عصمت این کافی نیست. وای بر شما فریب نخورید اهل عمل باشید دنبال ما باشید. برنامه زندگی که ما دادیم عمل کنید. ما چه می‌کنیم حالا؟ ما به هر حال در این جهت خدا را شاکریم که قلب ما را کانون حبّ علی و آل علی علیهم السلام قرار داده. این نعمت بزرگی است که به ما عنایت فرموده اگر بتوانیم این نعمت را سالم نگه بداریم و از این دزدگاه دنیا که عبور می‌کنیم. دزد زده نشویم از ما نگیرند که ما بتوانیم این گوهر گرانبها را به سلامت عبور بدهیم خیلی کار کرده‌ایم ولی امیدواریم که از خود مولا و فرزند بزرگوارش امام عصر ارواحنا فدا ما انتظار داریم که از أنفاس قدسی آن حضرت به قلب‌های ما هم نوری تابش کند ان‌شاءالله، و گذشته ما اصلاح بشود و خداوند توبه‌ی نسوح، توبه‌اش توفیق به ما عنایت بفرماید که همه‌ی ما در زیر سایه‌ی ولایت علی (علیه‌السلام) زندگی کنیم با ولایت بمیریم با ولایت هم محشور بشویم ان‌شاءالله.

پروردگارا به حرمت امام زمان، در فرجش تعجیل بفرما.

گناهان ما را بیامرز. توفیق بندگی به همه‌ی ما عنایت بفرما.

حسن عاقبت به همه ما کرم بفرما. صلوات ختم بفرمایید.

پیاده شد زیارتی

11/9/99

1. . سوره‌ی انعام آیه 165 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره‌ی انعام آیه 165 [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره بقره آیه 30 [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره‌ی ص آیه 26 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره‌ی بقره آیه 30 [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره‌ی بقره آیه 30 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره‌ی بقره آیه 30 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره‌ی بقره آیه 30 [↑](#footnote-ref-8)
9. . مثنوی معنوی دفتر چهارم [↑](#footnote-ref-9)
10. . مثنوی و معنوی دفتر چهارم [↑](#footnote-ref-10)
11. . عطار منطق‌الطیر در لغت رسول [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره صافات آیه 103 [↑](#footnote-ref-12)
13. . یافت نشد [↑](#footnote-ref-13)
14. . نهج‌البلاغه- خطبه 224 [↑](#footnote-ref-14)
15. . شعر از نیر تبریزی [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره بقره آیه 30 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره بقره آیه 30 [↑](#footnote-ref-17)
18. . سوره انعام آیه 165 [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره بقره آیه 143 [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره بقره آیه 143 [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره انعام آیه 165 [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره زخرف آیه 32 [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره زخرف آیه 32 [↑](#footnote-ref-23)
24. . سوره‌ی زخرف آیه‌ی 32 [↑](#footnote-ref-24)
25. . امالی شیخ صدوق ص 531 حدیث 718/ عیون اخبار الرضا: 2/53 حدیث 204/ البحار: 74/383 ج 10 [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره‌ی ملک آیه 3 [↑](#footnote-ref-26)
27. . سوره‌ی ملک آیه 3 [↑](#footnote-ref-27)
28. . سوره‌ی طه آیه 50 [↑](#footnote-ref-28)
29. . سوره ملک آیه 3 [↑](#footnote-ref-29)
30. . سوره ملک آیه 3 [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره زخرف آیه 32 [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره زخرف آیه 32 [↑](#footnote-ref-32)
33. . سوره زخرف آیه 32 [↑](#footnote-ref-33)
34. . سوره زخرف آیه 32 [↑](#footnote-ref-34)
35. . سوره انعام آیه 165 [↑](#footnote-ref-35)
36. . سوره زخرف آیه 32 [↑](#footnote-ref-36)
37. . سوره زخرف- آیه 32 [↑](#footnote-ref-37)
38. . سوره انعام- آیه 165 [↑](#footnote-ref-38)
39. . سوره انعام آیه 165 [↑](#footnote-ref-39)
40. . سوره انعام آیه 165 [↑](#footnote-ref-40)
41. . سوره انعام- آیه 165 [↑](#footnote-ref-41)
42. . سوره فرقان- آیه 44 [↑](#footnote-ref-42)
43. . مفاتیح‌الجنان- زیارت جامعه کبیره [↑](#footnote-ref-43)
44. . مفاتیح‌الجنان- زیارت جامعه کبیره [↑](#footnote-ref-44)
45. . سوره انعام آیه‌ی [↑](#footnote-ref-45)
46. . سوره بقره آیه 30 [↑](#footnote-ref-46)
47. . سوره بقره آیه 30 [↑](#footnote-ref-47)
48. . سوره ص آیه 26 [↑](#footnote-ref-48)
49. . سوره ص آیه 26 [↑](#footnote-ref-49)
50. . سوره بقره آیه 124 [↑](#footnote-ref-50)
51. . سوره بقره آیه 124 [↑](#footnote-ref-51)
52. . سوره طه آیات 25 و 26 [↑](#footnote-ref-52)
53. . سوره طه آیه 29 [↑](#footnote-ref-53)
54. . سوره طه آیه 36 [↑](#footnote-ref-54)
55. . سوره انبیا آیه 37 [↑](#footnote-ref-55)
56. . سوره انبیاء آیه 73 [↑](#footnote-ref-56)
57. . سوره مائده آیه 3 [↑](#footnote-ref-57)
58. . سوره نساء آیه 59 [↑](#footnote-ref-58)
59. . سوره نحل آیه 43 [↑](#footnote-ref-59)
60. . سوره اسراء آیه 9 [↑](#footnote-ref-60)
61. . سوره واقعه آیه 77 تا 79 [↑](#footnote-ref-61)
62. . سوره احزاب آیه 33 [↑](#footnote-ref-62)
63. . صحیفه سجادیه دعای 42 [↑](#footnote-ref-63)
64. . صحیفه سجادیه دعای 42 [↑](#footnote-ref-64)
65. . تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 55 و 56 [↑](#footnote-ref-65)
66. . تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 55 و 56 [↑](#footnote-ref-66)
67. . بحارالانوار ج 92 ص 100 حدیث 100 الوسایل ج 27 ص 290 [↑](#footnote-ref-67)
68. . بحارالانوار جلد 92 ص 100 حدیث 100 / الوسایل جلد 27 ص 190 [↑](#footnote-ref-68)
69. . بحارالانوار جلد 92 ص 100 حدیث 100/ الوسایل جلد 27 ص 190 [↑](#footnote-ref-69)
70. . بحارالانوار جلد 92 ص 100 حدیث 100/ الوسایل جلد 27 ص 190 [↑](#footnote-ref-70)
71. . بحارالانوار جلد 92 ص 100 حدیث 100/ الوسایل جلد 27 ص 190 [↑](#footnote-ref-71)
72. . بحارالانوار جلد 92 ص 100 حدیث 100/ الوسایل جلد 27 ص 190 [↑](#footnote-ref-72)
73. . بحارالانوار جلد 92 ص 100 حدیث 100/ الوسایل جلد 27 ص 190 [↑](#footnote-ref-73)
74. . بحارالانوار جلد 92 ص 100 حدیث 100/ الوسایل جلد 27 ص 190 [↑](#footnote-ref-74)
75. . احتجاج طبرسی ج 2 ص 48 و بحارالانوار ج 60 ص 213 [↑](#footnote-ref-75)
76. . سوره مائده- آیه 3 [↑](#footnote-ref-76)
77. . سوره مائده آیه 3 [↑](#footnote-ref-77)
78. . سوره رعد- آیه 11 [↑](#footnote-ref-78)
79. . سوره انفال آیه 53 [↑](#footnote-ref-79)
80. . بقره آیه 21 [↑](#footnote-ref-80)
81. . سوره ابراهیم آیه 28 و 29 [↑](#footnote-ref-81)
82. . بحارالانوار ج 2 ص 274 [↑](#footnote-ref-82)
83. . اقبال الاعمال سیدبن طاوس ص 464/ زادالمعاد [↑](#footnote-ref-83)